

## نشست نود و چهارم باشگاه قرآنی نور - تربیت تدبر محور اولوالباب

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً خیلی ممنونم از خانم دکتر حق جو، دلیل مهمش هم این است که می‌خواهم از صحبت‌هایی که کردند دو تا استفاده بکنم و اول در ادامه بحث تدبر و بعد در مورد موضوع اولوالباب صحبت کنم.

### تدبر چیست؟

تدبر یعنی اینکه من پیام گوینده برایم موضوعیت دارد؛ لذا در مقابل کلام گوینده بی تفاوت نیستم. اصلاً به یک تعبیری نشان دهنده بی تفاوت بودن یا نبودن نسبت به گوینده است. وقتی یک گوینده‌ای صحبت می‌کند و برایم مهم نیست که چه می‌خواهد بگوید، این نشانه بی تفاوتی من نسبت به گوینده و کلامش است. هر چقدر من بی تفاوت نیستم، برایم مهم است که گوینده چه چیزی دارد می‌گوید، دقیق بشوم بینم از من چه می‌خواست؟ این حرف را زد که چه؟، [تدبر انجام داده‌ام].

مثل اینکه، بلا تشبیه، پدر آدم در خانه نشسته باشد، بگوید: «هوا چقدر گرم است»:

- بچه‌ای که بی تفاوت است، پدر حتی به صیغه امر هم بگوید: «می‌شود پنجره را باز کنی؟!»، بچه می‌گوید: «صبر کن الان بابا، می‌روم...!»؛ بعد هم اصلاً نشنیده چه گفته و اساساً هم تحقق پیام برایش مهم نیست!

- اما بچه‌ای که حساس باشد، دغدغه داشته و متکلم برایش مهم باشد؛ به محض اینکه پدرش بگوید: «هوا چقدر گرم است»، او حتی منتظر صیغه امر هم نمی‌شود؛ دویده رفته یا پنجره را باز کرده و یا حتی ممکن است برود بالا پشت بام کولر را درست کند.

اینکه من از کلام متکلم چه می‌فهمم، خیلی وابسته است به اینکه اساساً چقدر برای متکلم عظمت قائل هستم و چقدر نسبت به کلام او دغدغه دارم! تدبر حاصل بزرگ دانستن متکلم و دغدغه داشتن نسبت به کلام او است. لذا آدم‌ها وقتی تدبر نمی‌کنند و پیام دریافت نمی‌کنند، برایشان متکلم یا کلامش موضوعیت ندارد؛ این تعارف ندارد! گره زندگی آدم‌های قرآن‌داری که قرآن دارند ولی گره زندگی‌هایشان حل نمی‌شود، تدبر نداشته‌اند!

خدا در قرآن صراحتاً فرمود: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» سوره محمد آیه ۲۴؛ «افراد یا تدبر می‌کنند یا اگر نکنند، قفل به قلبشان می‌خورد. این آیه قرآن است دیگر؛ کم و زیاد و اغراق ما نیست! اگر تدبر اتفاق نیفتد، قفل به قلب می‌خورد. حتی اگر این کتاب دستش باشد و بوسش کند، باز هم به قلبش قفل

می خورد؛ به خاطر اینکه اصلاً همه اهمیت این کتاب برای این است که من برایم مهم است که این کتاب چه می خواهد بگوید. وقتی متکلم یا کلام متکلم مهم است، باید دغدغه داشته باشی این را گفت که چه؟

تدبر، پاسخ دادن به این است که این را گفتی که چه اتفاقی بیفتد؟ که چه کار کنم؟ که چه چیزی را بفهمم؟ که چه حرکتی در زندگی ام انجام دهم؟ می شود کسی تمام کتاب های تفسیر و تدبر را هم بخواند، ولی تدبر نکند؛ ممکن هم هست یک آدم عادی عامی قرآن و ترجمه اش را بخواند، تدبر کند و بفهمد خدا از او خواسته همز و لمز نکند؛ بنده باشم؛ بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ ذکر کنم؛ مسجد مهم است و...! گول نخورید! تدبر استیل علمی و قیافه‌ی دانشگاهی داشتن نیست! تدبر دغدغه فهمیدن کلام متکلم است؛ تدبر به دغدغه‌مندی شما ربط دارد!

### مهم‌ترین عامل در فعالسازی تدبر چیست؟

احساس نیاز، دغدغه‌مندی و بی تفاوت نبودن، مهم‌ترین عوامل فعالسازی تدبر هستند؛ نه علم داشتن! علم داشتن البته در مراتب تدبر اثرگذار است، ولی بر پایه این دغدغه‌مندی! یعنی شما دغدغه را برداری و علم بدهی، تدبر اتفاق نمی‌افتد. اما یک ذره علم که همه آدم‌ها دارند را بده به اضافه‌ی دغدغه‌مندی، تدبر اتفاق می‌افتد! مثل اینکه دغدغه‌مندی را دائم زیاد کنیم تا حدی که بابایش را بپرستد، دغدغه اینکه حرف بابایش زمین نماند نیز بزرگ می شود؛ آنگاه بابایش یک جمله ساده بگوید، او رفته و ۶۰ تا کار کرده است. جمله بابا که فرق نمی کند؛ چه چیزی فرق می کند؟ دغدغه‌مندی مخاطب! تدبر وابسته به شدت نیاز و احساس نیاز مخاطب است؛ ربطی به متکلم ندارد.

### مهم‌ترین تفاوت تدبر و تفسیر

تفسیر بیان مراد است، یعنی خدا از این آیه منظورش چه بود و می‌خواهد نظر متکلم را بگوید. لذا تفسیر فقط کار پیامبر گرامی اسلام است؛ چرا؟ چون فقط کسی می‌تواند تفسیر کند که خودش هم تراز وحی باشد و چون هم‌تراز وحی است، می‌تواند بگوید که منظور خدا چه بود. همه آقایان هم معتقدند که شأن تفسیر در اصل برای پیامبر گرامی اسلام و اهل بیتشان است؛ چون آنها می‌توانند بگویند خدا منظورش از این آیه چه بود. اما تدبر اصلاً به این قسمت کاری ندارد.

در تدبر شما به تفسیر مراجعه کردید، منظور متکلم از معنای جمله را فهمیدید و دارید دنبال این مسئله می‌روید که: «این حرف را شنیدی که چه بشود؟» تدبر پاسخ به این سوال است و شما قرار است یک کاری بکنید. تدبر به تفسیر وابسته است؛ چون من اگر این کلام را درست نفهمم که نمی‌توانم تدبر کنم، پس تدبر به تفسیر وابسته است. باید مفسر معنی این را به من بگوید که من متوجه شوم که معنی اش چیست؛

ولی کلاً عالم تدبر با عالم تفسیر دو عالم متفاوت هستند! عالم تدبر، عالم احساس نیاز و دغدغه مندی است؛ مثل اسفند روی آتش است.

### نظر امام خمینی درباره تدبر

خدا اگر داستان موسی و خضر را در قرآن می‌گوید یک معنی ای دارد که معنی اش را مفسر گفته است: موسی این را فرمود، خضر این را گفت، موسی این کار را کرد، خضر این کار را کرد و... بعد حضرت امام می‌گویند: «اگر کسی داستان موسی و خضر را در سوره مبارکه کهف خواند و گفت من از این داستان ۲۰ آداب معلم و متعلم برای زندگی خودم می‌فهمم، او اصلاً تفسیر نکرده است، تدبر کرده است!». اینکه یک نفر برود این را بخواند، بعد برگردد بگوید خدایا برای چه داستان موسی و خضر را برای من تعریف کرده‌ای؟ قصه که نمی‌خواستی برای ما تعریف کنی! گفته ای که یک اتفاقی در زندگی من بیفتد دیگر! من فکر می‌کنم می‌توانم آداب معلم و شاگردی را از آن یاد بگیرم؛ [در این صورت او تدبر کرده است]. یک نفر دیگر ممکن است برای زندگیش چیز دیگری هم بفهمد. اصلاً اینکه شما دغدغه داری کلام خدا همین طوری رد نشود و آن را بگیری و بگویی برای چه این را برای زندگی من گفتی، این دغدغه مندی می‌شود تدبر!

### آسیب مشترک ذکر و تدبر

مواظب باشید، خیلی جاها همین بلایی سر تدبر اتفاق می‌افتد که سر ذکر اتفاق می‌افتد. ذکر خود توجه است، نه اینکه دائم بگویی توجه، توجه، توجه؛ بعد حواستان جای دیگر باشد! آنجایی که حواستان هست، به آنجا دارید توجه می‌کنید! آدم می‌تواند در دفترش ۱۰۰ بار هم «توجه» بنویسد، اما همان موقع توجهش یک جای دیگر باشد! آدم می‌تواند برای توجه به خدا نماز بخواند، همان موقع حواشش توی معامله قبل از نمازش باشد. توجه ادا در آوردنی نیست؛ با ادا خودتان را گول نزنید. البته ناگفته نماند که همین شکل ظاهری در فعال سازی توجه به شدت موثر است. ذکر گفتن، نماز خواندن، در فعال سازی توجه به شدت اثر دارد؛ در این موضوع شکی نداریم؛ ولی می‌شود انسان ظاهر عمل را انجام دهد اما توجهش کلاً یک جای دیگر باشد. گول آن را نخورید؛ فکر نکنید فقط ظاهر عمل توجه هست!

این آسیب عیناً در مورد تدبر هم هست؛ قرآن حفظ می‌کنید، می‌خوانید، ختم قرآن می‌کنید، خب بعدش؟ اصلاً ترجمه‌اش را نفهمیدم فقط می‌خواهم بخوانم تمام شود؛ این اسمش تدبر نیست! نمی‌گوییم در عالم خاصیت ندارد ولی این اسمش تدبر نیست. حافظ هم بودید و به بهترین شکل هم قرائت بکنید، اسمش تدبر نیست البته حافظ بودن و قرائت خوب داشتن، خیلی در تدبر تاثیر دارد؛ ولی اسم آن تدبر نیست. و اگر تدبر را برداری، یک پشت صفرها را برداشته‌ای!

یکی از اتفاق‌های خوب امسال در ماه مبارک رمضان، که همه تان هم دیده‌اید برنامه محفل بود؛ چه ایجاد کرده است؟ گرایش مردم به قرآن. در اینکه این اتفاق خوب است و چقدر این اتفاق می‌تواند در جامعه تاثیر گذار باشد اصلاً حرفی نیست؛ اما اگر همچین احساس‌هایی و همچین گرایش‌هایی به تدبیر ختم نشوند، هیچ چیز از آنها نمی‌ماند. کسی فکر نکنند این می‌ماند، از این خبرها نیست؛ از این خفن تر در صدر اسلام حَفَظَ و قُراء بوده اند که می‌ترکانند، بعداً هم جلوی امیرالمومنین ایستادند و جنگیدند!

انس مردم و گرایش مردم را به کلام خدا ایجاد کرده‌اند و آمار ثبت نام در کلاس‌های قرائت و حفظ همین طور بالا می‌رود، آدم‌ها آمده‌اند سر سفره قرآن، برایشان مهم شده است، دارند می‌روند قرآن یاد بگیرند؛ اینکه خوب است، مشروط به اینکه تدبیری به این اضافه شود. اگر تدبیر اضافه نشود، آخرش زندگی درست نمی‌کند. اینطوری نیست که ۱۰ تا برنامه محفل دیگر بسازید، اخلاق مردم لزوماً خوب شود؛ این به علاوه تدبیر این کار را می‌کند. این به این معنی نیست که آن برنامه نباید می‌بود، این برنامه کار خودش را کرده است. این برنامه کارش این بوده که یک انس و گرایشی ایجاد کند، من باید حواسم باشد برای خودم برنامه تدبیر ایجاد کنم که این حرکت زمینه‌ساز تدبیر شود؛ وگرنه راحت تر از آنچه فکر کنید میرا می‌شود، آن هم اگر برعکس نشود که در تاریخ برعکس شدنش را هم دیده‌ایم. اگر تدبیر را حذف کنیم جریانات می‌توانند عکس بشوند، چون شما دائم با ظاهر کلام مأنوس می‌شوید و دیگر کاری به اینکه چه برای زندگی دارد ندارید!

نمی‌شود با ذکر بازی کنید چون به خلاف خودش تبدیل می‌شود. چرا؟ چون اوایلش بی بهره‌گی است، بعد از یک مدت از بی بهره‌گی تبدیل به ادعا داشتن می‌شود! بعد فکر می‌کنید شما متذکر هستید و قرآن فهم هستید، چرا؟ چون به ظواهرش انجام می‌دهید. بعداً خود این کسانی که این کارها را می‌کنند به خطرهای جامعه برای حقیقت قرآن تبدیل می‌شوند؛ مثل آدم‌های مذهبی (مثل بنده) می‌شود که ظاهر را نگه می‌دارند و از باطن چیزی ندارند؛ تا یک جایی خودشان بی‌بهره‌اند و از یک جایی به بعد، موجب تخریب دین در جامعه هستند؛ چون همه من را نماد دین می‌دانند و من هم که از باطن آن چیزی ندارم. حالا باید چقدر زحمت بکشی که این آقای چیت چیان را یا اصلاح کنی یا حذفش کنی؟ خب، از اول نگذارید این طرفی برود!

كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (آیه ۲۹- ص)

تدبیر امر واجب این کتاب است. بدون تدبیر شما نمی‌توانید در این معارف جلو بروید.

### تدبیر چرا در واجبات نیامده است؟!

واجباتی که برای من و شما شمرده‌اند، مثل نماز و روزه، این‌ها احکام شرعیه جوارحی است. یک سری واجباتی داریم که اصلاً احکام شرعی وابسته به آنهاست، مثل توحید؛ اعتقاد به توحید واجب شرعی نیست، اما شما اگر به توحید اعتقاد نداشته باشید که نماز نباید بخوانید. این‌ها واجبات ذاتی هستند؛ یعنی اصلاً بقیه واجبات به

خاطر این‌ها واجب شده‌اند. شریعت اسلام به خاطر قرآن واجب می‌شود، خود قرآن را نفهمیدن و بعد احکام انجام دادن که خلاف واجب است؛ نفهمیدن و انجام ندادن واجب ذاتی است. من چون قرآن کتاب خداست به اسلام گرویده‌ام، پیامبر را به پیامبری قبول دارم و احکام شرعی را انجام می‌دهم؛ نمی‌شود قرآن را حذف کنید و اصلاً لازم نیست در مورد وجوب آن صحبت کنی، وجوب آن عقلی است. اگر شما به این کتاب اعتقاد ندارید و پیام خدا برایتان مهم نیست، خب آن را رها کنید دیگر.

## نیاز ملازم تدبیر

من از آن خاطره‌ای که خانم دکتر فرمودند می‌خواهم به طور ویژه روی این نکته دست بگذارم که این حسی که من در کلام خدا دارم دنبال یک پاسخ می‌گردم، اینجا پاسخی از سوال من وجود دارد، من نیامده‌ام که فقط یک کتاب را بخوانم، من دارم دنبال جوابم می‌گردم، اینها فعال کننده تدبیر است؛ خیلی نکات مهمی است و نمی‌شود از کنار آنها راحت رد شد. من سوال دارم و قرآن قرار است جواب سوال را بدهد! بعضی وقت‌ها سوال دارم، قرآن جوابش را می‌دهد؛ بعضی وقت‌ها قرآن می‌خوانم، سوال به وجود می‌آید؛ هر دو مورد است. چون بعضی وقت‌ها شما سوالی دارید می‌روید سراغ معلم و می‌پرسید، بعضی وقت‌ها معلم یک سوال جدید برای شما ایجاد می‌کند، یک نیاز جدید برای شما ایجاد می‌کند. در هر صورت یا باید نیاز در شما باشد و بروید، یا اگر رفتید باید نیاز ایجاد بشود؛ یکی از این دو اتفاق اگر نیفتد تدبیر اتفاق نیفتاده است. بماند که اوجش آن است که واقعاً کلام خدا نیاز ایجاد کند.

آدم می‌گوید: «مهم بود ما اولوالالباب بشویم؟! بدون تقوا، نمی‌شد از این کتاب استفاده کرد؟! من اصلاً حواسم به تقوا نبود! فقط در حال انجام دادن کارهای علمی و مطالعاتی بودم! نیاز اگر فعال نشود، تدبیر اتفاق نیفتاده است. از کنار کلام خدا بی‌تفاوت رد نشویم، قرائت کنیم، ختم قرآن کنیم، با لحن خوش بخوانیم، تجوید را رعایت کنیم، حفظ کنیم و...؛ من با همه این کارها موافقم! ولی تدبیر باید باشد تا این‌ها جواب بدهد وگرنه حجاب شدن که کاری ندارد، راحتی حجابش به وجود می‌آید. همه ذکر هم وابسته به همین است؛ شما وقتی برایتان مهم می‌شود که پیام کلام من را بشنوید، به کلام من توجه می‌کنید. اگر برایتان مهم نباشد که من چه می‌خواهم بگویم، لزومی هم ندارد که توجه کنید. لذا مهم‌ترین عاملی که توجه را فعال می‌کند، تدبیر کردن است؛ چون تدبیر مجبور تان می‌کند توجه را به اوج خودش برسانید. شما وقتی دغدغه دارید غرض کلام مرا متوجه بشوید، شش دانگ به کلام توجه می‌کنید.

آدم‌ها اگر دغدغه تدبیر پیدا کنند، توجه را به اوج می‌رسانند. هر اندازه دغدغه تدبیر پایین می‌آید، توجه هم پایین می‌آید. می‌گوید هدف این دوره‌می بود، حالا اینجا بشنویم هم خوب است؛ یعنی به همان اندازه که اهمیت دریافت پیام پایین می‌آید، توجه هم پایین می‌آید.

## خاطره داشتن با آیات

خاطره داشتن از آیات خیلی اتفاق مهمی است؛ چرا؟ چون برای کسی که سوره را خوانده است، مهم بوده است که این را ببیند؛ لذا برایش خاطره اتفاق افتاده است. قرآن کتابی نیست که من بخواهم با آن قیافه علمی ایجاد کنم، من قرار است با آن تحقق ایجاد کنم. همین که از آیات خاطره پیدا می‌کنم، یعنی در لحظه‌هایی از زندگی حداقل دنبال آن گشته‌ام! پس پیام متکلم برایم مهم بوده است که چه اتفاقی می‌خواهد رقم بزند. این‌ها خیلی نکات مهمی است. این را گفتم که اگر بقیه هم در مورد سوره‌ها خاطره داشتند، خاطراتشان را بگویند.

سوال: معنی تلاوت و قرائت چیست؟

پاسخ: الان اگر معنی حقیقی تلاوت و قرائت را بگویم، معلوم می‌شود که آن کار را هم نمی‌کنیم؛ بگذاریم اینها برایمان بمانند! چند مورد را انجام دهیم، یک تدبیر را انجام ندهیم؛ چون اگر الان معنی تلاوت و قرائت را بگویم، مشخص شود که ما آن کار را نمی‌کنیم، آن وقت می‌پرسید پس کاری که ما می‌کنیم اسمش چیست؟ آن وقت من گیر می‌کنم! فعلاً تدبیر را درست کنیم؛ بعد که تدبیر درست شد و اوضاع بهتر شد، معنی تلاوت و قرائت می‌پردازیم.

## اولوالباب شدن شرط متذکر شدن

نکته دوم: تدبیر که در واقع با نیاز شکل می‌گیرد، چرا خدا می‌گوید اولوالالباب هستند که متذکر می‌شوند در این ماجرا؟ فقط هم مربوط به این آیه و این سوره نیست، «يَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» جزء ترکیب‌های پرتکرار قرآن است. در سوره آل عمران، ابراهیم و سوره‌های مختلف دیگر، به متذکر شدن اولوالالباب اشاره شده است. در خیلی جاها آمده است که تا اولوالالباب نشویم، متذکر نمی‌شویم! خانم دکتر حق جو فرمودند اولوالالباب خیلی در جاهای مختلفی از قرآن آمده است و در بسیاری از جاها اینطوری است که مثلاً گفته است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»، مورد یک خطاب و یک امری قرار گرفته‌اند. اما یکی دو جا است که خداوند اولوالالباب را با «الذین» تعریف کرده است و گفته این‌ها چه کسانی هستند. در این آیات می‌شود قشنگ اولوالالباب را شناخت. اتفاقاً شاخص‌ترین جای آن هم دقیقاً سوره بعدی است؛ سوره بعدی سوره صاد، یعنی سوره زمر. در سوره صاد اولوالالباب را توضیح نمی‌دهد؛ ولی می‌گوید تا کسی اولوالالباب نباشد، ذکر به اوج خودش نمی‌رسد. در سوره مبارکه زمر اولوالالباب را تعریف می‌کند و توضیح می‌دهد که اولوالالباب چه کسانی هستند.

## تعریف اولوالالباب در سوره مبارکه زمر

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر، ۹)

اینجا توصیف نیست، توضیح یَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ است؛ اما در آیه ۱۸ اینها را توصیف می‌کند.

لَهُمْ مِنْ قَوْفِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (زمر، ۱۶)

یعنی ای بندگان خدا تقوا پیشه کنید، امر به تقوا هم خیلی در قرآن آمده است، بعد این «يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ» توضیح می‌دهد و می‌گوید:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (زمر، ۱۷)

این‌ها بندگان من هستند.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر، ۱۸)

اینجا قشنگ توضیح می‌دهد که این‌ها اولوالالباب هستند. در وصف اولوالالباب چه فرموده؟ اجتناب از طاغوت دارند؛ خیلی جالب است که ناگهان موضوع اجتماعی سیاسی می‌شود، چون طاغوت دیگر شیطان نیست! نگفته اجتناب از شرک یا از شیطان دارند. طاغوت نمود بیرونی مخالفت با خداست؛ یعنی فرعون، نمرود و معاویه زمان. می‌گوید اولوالالباب کسانی هستند که اجتناب دارند از اینکه طاغوت را عبادت کنند؛ یعنی هرگز زیر پرچم طاغوت قرار نمی‌گیرند و «وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ» دائم انابه می‌کنند که بشارت برای آنها باد؛ کسانی که «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»، قول را می‌شنوند و «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، احسن آن را عمل می‌کنند!

دو تا نکته تفسیری برای آن گفته اند:

- قول های مختلف را می‌شنود و بهترین آنها را انتخاب می‌کند.
- یک معنی دیگر که دقیق‌تر از معنی اول است؛ أَحْسَنَهُ یعنی حتی ممکن است اینگونه باشد که قولی را بشنود و بهتر از آن چه شنیده است را انجام دهد؛ نه اینکه فقط بین ۵ تا که شنیده، گزینه‌ی بهتر را عمل می‌کند، نه! ممکن است سه کلام بشنود و خودش یک گزینه‌ی چهارمی از آنها تولید کند، یک چیز بهتری تولید کند.

ویژگی آنها با توجه به این آیات چیست؟

اجتناب از طاغوت؛ یک رجوع و بازگشت دائمی و انابه؛ و دیگر اینکه همواره در معرض استماع قول هستند، ولی دوباره در عمل آن را احسن می‌کنند و عمل می‌کنند؛ یعنی همیشه بهتر از آن چیزی که امکانش هست، عمل انجام می‌دهند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ».

### توصیف اولوالالباب در سوره مبارکه رعد

یک مورد دیگر هم که خیلی شاخص و مفصل است، سوره مبارکه رعد است.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (رعد، ۱۹)

دقیقاً مثل همین عبارت يتذكرون اولوالالباب است، اما اینجا بعدش می‌گوید «الَّذِينَ» اولوالالباب را توصیف می‌کند. آیات ۲۰-۲۲ سوره رعد:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱) وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲)

- انسان‌هایی هستند که به شدت به عهدهای الهی وفادارند.
- هرگز میثاق را نقض نمی‌کنند؛ بین عهد و میثاق تفاوت‌هایی هست که بماند.
- «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...»؛ یعنی اگر خدا امری را صادر می‌کند و این امر یک آخری دارد، اولوالالباب آنهایی هستند که امر را به آخرش می‌رسانند! این جمله نشان می‌دهد که اولوالالباب به شدت اهل تدبیر هستند. اینکه امر را به آخرش می‌رسانند، نه اینکه از سر تکلیف و از سر باز کنی آن را انجام دهند.

مثال طنز آن اینگونه می‌شود، مامان به بچه می‌گوید: علی آقا کتری را روی گاز بگذار. او هم می‌رود کتری را روی گاز می‌گذارد و می‌آید؛ ۱۰ دقیقه صبر می‌کنند. مادر می‌گوید: چرا آب جوش نمی‌آید؟! علی چه کار کردی؟ می‌گوید: هیچی، کتری را گذاشتم روی گاز دیگر! می‌گویند: خوب من گفتم که کتری روی گاز بگذار، خواستم آب جوش بیاید و چای بخوریم! نه که کتری را بگذاری روی گاز! این امر یک حرکتی دارد، برای یک غایت. در زندگی عادی ما هم اتفاق می‌افتد! این امر یک غایتی مد نظرش است.

اولوالالباب کسانی هستند که حواسشان به غایت امور هست. اگر گفته کتری را روی گاز بگذار، خواسته چایی بخورد، پس من هم باید یک ربع دیگر با چای بیام! البته اگر علی آقا باشد که در بهترین حالت، گذاشته روی گاز و زیرش را روشن کرده است؛ اما اگر فاطمه خانم باشد، احتمالاً با چایی می‌آید، چون معمولاً دخترها حواسشان به غایت‌ها جمع‌تر است.



## اولوالباب نبودن راحت است

جالب هم هست که بدانید اولوالالباب شخصیتی است که خیلی راحت می شود از آنها نبود! شیک و مجلسی! چطوری؟ بگوییم کتری را گذاشتم روی گاز دیگر! شما هم همین را گفتی! شارع هم می گوید: خیلی از شما ممنونم! اصلاً هم فشاری نمی خواهد؛ چون شما باید شعورت بالا برود و اینها را بفهمی!

آدمها خیلی راحت می توانند امرهای خدا را انجام دهند، بدون اینکه به غایتش برسند. انجام می دهند و از سر باز می کنند؛ در صورتی که فلسفه وجودی اولوالالباب این است که می داند و متوجه است که امر برای نیل به غایت است؛ از خود متکلم هم یاد گرفته است. متکلم جای دیگر آیات را معرفی کرده است؛ مثلاً نماز، نماز برای چه بوده است؟ نماز جزء غایاتش این بوده که عبودیت و خضوع و تسلیم بیاورد. پس من اگر نماز می خوانم، قرار است به آن تسلیم برسم؛ نه اینکه نماز را بخوانم که بگویم خواندم، تمام شد!

## مهم ترین تفاوت اولوالباب

مهمترین تفاوت اولوالالباب با بقیه در این است که اولوالالباب امر را به آنجایی که باید برسد و به آخرش می رسانند؛ آن را از سر باز کنی انجام نمی دهند. این آدمها از ذکر قرآن بهره مند می شوند، چون می خواهند کار را به آخرش برسانند؛ نمی خواهند آن را از سر باز کنند. نمی خواهد نمازش را خوانده باشد، روزه اش را گرفته باشد و برود. خداوند در قرآن فرموده: من گفتم روزه بگیر، برای اینکه طهارت و پاکی شما را می پسندم؛ پس روزه برای تزکیه و برای عزم است! اولوالباب روزه می گیرد تا او را به آن نقطه طهارت و عزم برساند و رها نمی کند تا به آنجا برسد؛ نه اینکه روزه اش را بگیرد که بگوید آقا ما روزه مان را گرفتیم!

مهمترین تفاوت اولوالالباب با بقیه، البته خیلی ویژگیها دارند، اولوالالباب برایشان مهم است که امر را تا آخرش برسانند. برای همین، حتماً تدبیر لازم است؛ بدون تدبیر اصلاً تربیت نمی شوند؛ چون باید برایش مهم باشد که این آخر کار چیست. متکلم گفت آقا کتری رو بگذار روی گاز که چه؟ کتری روی گاز گذاشتن که حرف نشد؛ او غرضی دارد! بدون تدبیر، اصلاً اولوالالباب تربیت نمی شوند. اولوالالباب که تربیت می شوند، به شدت ذکر در آنها جاری می شود؛ چون دغدغه دارند به آخر برسانند، آن توجه و ذکر، حال خوب، رضایت، معنویت، تاب آوری و آن استقامت به شدت در آنها فعال می شود.

سوال: آدم قرار نیست فلسفه هر حکمی را بداند تا آن را انجام دهد؛ فرق اینکه اینها امر را به غایت می رسانند و غایت آن برایشان مهم است با اینکه عده ای می گویند من نمی دانم خدا چرا این موضوع را گفته است پس من آن را انجام نمی دهم چیست؟

پاسخ: سوال خیلی خوبی است؛ یعنی نکته مهم و مرز دقیقی است. مثل جمله گفتن است؛ فکر کنید من معلم یا پدر شما یک کاری به شما می گوید. شما نمی دانید آن کار را به چه دلیل گفته است؛ اما شما چون او را معلم یا پدری حکیم می دانید، می دانید که در غرض همه کلام او برای شما جز اینکه در شما هدایت اتفاق بیفتد، غرض دیگری نیست؛ یعنی غرض بالاتر را می دانید. ممکن است ندانید چرا الان گفته است این را بخور یا آن را نخور، اما برای شما یقینی است که جز هدایت هدف دیگری نداشته است. شما از غرض اصلی او که هدایت است فارغ نمی شوید.

تفاوت در این است که من نمی خواهم خدا ریز به ریز کارهایی که می گوید را دستور آن را به من بگوید، نه! اما وقتی به من می گوید که به طور کلی از آن دستورات چه انتظاری دارد؛ مثلاً خودش می گوید نماز و روزه برای چه کاری است و خودش غایت تعیین می کند، من برایم مهم است که آن عمل را به آن غایت برسانم. آن جاهایی هم که متکلم غایت تعیین نکند، من یک غایت بالادستی دارم و آن اینکه اساساً به دلیل هدایت در محضر این متکلم هستم.

فرقش این است که من بی ادب نیستم که بگویم همه چیز را توضیح بده تا من انجام بدهم! اما وقتی خودش غایت برای عمل گفته است، آنقدر دغدغه دارم که آن را به غایتش برسانم. من باید با نماز خواندن تکبرم به مرور از بین برود؛ نه اینکه نماز بخوانم که بگویم من نمازم را خواندم دیگر! من نمی دانم، من نمازم را خواندم! خداوند می فرماید: نماز بخوان تا به این غایتی که من گفته ام، برسی؛ غایت برای آن گذاشته ام، تو باید به سمت آن غایت بروی!

سوال: تعداد اولوالالباب های حال حاضر چند نفر است؟

پاسخ: ممکن است تعدادشان زیاد نباشد. یک جمله جالب تر به شما بگویم: فکر می کنید چرا جامعه درست نمی شود؟ تعداد اولوالالباب باید قبل از ظهور امام زمان زیاد بشود؛ چون اگر تا قبل از آمدن ایشان تعدادشان زیاد نباشد، دوباره همه صحبت های امام زمان به شورزار می رود! اصلاً گیر همه دوران های بشر با انبیای الهی همین بوده است که برایشان مهم نبوده که غایات صحبت های انبیا را محقق کنند.

لذا امام زمان این قدر ایستاده است تا حداقل یک تعداد اولوالالباب حاضر بشوند که حرف ایشان را محقق کنند. چرا ظهور ۱۴۰۰ سال عقب افتاده است؟ چون تعداد اولوالالباب به اندازه کفایت نیست که حرف ولی را به غایتش برسانند؛ وگرنه که ظاهر را همه می دانند چطور رعایت کنند و البته همه بلدند که موضوع را بیچانند! لذا امام زمان این قدر ایستاده است تا یک سری اولوالالباب تربیت بشوند که بعداً ایشان آمدند و حکم صادر کردند، حکم دوباره نرود در شورزار! اولوالالباب می گویند: ما می رویم این را محقق می کنیم؛ یک چند تا آدم می خواهند که امر را به آخرش برسانند، نه اینکه از سر باز کنند! در جامعه به اندازه کافی اولوالالباب نیست که جامعه مشکل دارد.

خدا در قرآن و در سوره طلاق به این‌ها می‌فرماید: «فَتَقُوا اللَّهَ». مسئله این است که چرا طلاق در جامعه زیاد است؟ بعد کلی توضیحات می‌دهد که «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا...»؛ تقوا می‌داشتید، راه خروج پیدا می‌کردید. واقعاً هم ۹۹.۹ درصد طلاق‌ها از بی‌تقوایی است. البته طلاق‌هایی هم هست که واقعاً باید طلاق اتفاق بیفتد، لزوماً بی‌تقوایی نیست؛ چون طلاق حرام مطلق نیست و حتماً یک جاهایی راه است؛ ولی در ۹۹ درصد موارد طلاق بعلت بی‌تقوایی است. جالب است که در همان سوره طلاق که باید مردم را عتاب کند که چرا تقوا ندارند و طلاق ایجاد شده است، خدا می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ!» اولوالالباب شما چرا تقوا ندارید؟ اولوالالباب اصلاً اهل طلاق نیستند! می‌گوید: می‌دانم تو اهل طلاق نیستی؛ اما اینکه جامعه ات دارد طلاق می‌گیرد به این دلیل است که تو وظیفه اولوالالباب بودن خودت را انجام نداده‌ای! اولوالالباب اگر شما کارتان را کرده بودید، الان طلاق در جامعه تان نبود!

اگر امرهای خدا در مورد طلاق و در مورد تقوی، رزق، انفاق، جهاد، زکات و... به غایت خود رسیده بود، مردم طلاق نمی‌گرفتند. در روز قیامت اول یقه اولوالالباب را می‌گیرند؛ می‌گویند: آقا یا خانم محترم! امرهای خدا را به غایت رساندی؟ بعد شما می‌گویید: نه، اصلاً نشد؛ درگیر زندگی خودم بودم. نمی‌خواهم شما را بترسانم اگرچه در این موضوعات بترسیم هم بد نیست! ولی اصلاً دور نیست که در قیامت معلوم بشود که بخشی از طلاق‌ها تقصیر ما بوده است! بگویند اگر شما در خانواده‌تان این امر را به غایتش رسانده بودید، در خانواده شما ۴ مورد طلاق انجام نمی‌شد! بعید نیست در روز قیامت ببینیم چهار طلاق به پای ما نوشته شده باشد! می‌گویند: عزیز دل من، در خانواده شما ۴ تا طلاق اتفاق افتاد؛ چون شما امرهایی را که در نسبت با اطرافیان کرده بودیم، به غایتش رساندی! خود آنها هم مقصر هستند، ولی پای تو هم نوشته شده است! خدا می‌داند که در قیامت چند عمل این گونه پای ما نوشته شده باشد؛ چون می‌گویند تو که می‌توانستی امر را به غایتش برسانی، تو چرا این کار را نکردی؟

سوال: حد نصاب برای تعداد اولوالالباب چقدر است؟

پاسخ: من نمی‌دانم حد نصاب اولوالالباب چقدر است، اما انقدری هست که بالاخره این جامعه را دگرگون کند.

سوال: آیا تدبیر نمی‌تواند حجاب بشود؟

جواب: تذکری هم که دادیم همین بود! مکرر گفتیم که تدبیر، نیاز و دغدغه مندی است؛ نه علم! لذا اگر کسی تدبیر را اینگونه تعریف کند که بروم نمودار بکشم، جدول بکشم و آنها را به هم وصل کنم، خط بالا و پایین بکشم، اول و آخر سوره را به هم گرد کنم، استوانه درست کنم و... تا از آن رد شوم و...؛ اینها از همین الان حجاب است و تدبیر نیست!

تدبر یعنی قرار است از این سوره چه کاری در زندگیت انجام بدهی؟ اگر تدبر به این معنای حقیقی خودش که احساس دغدغه مندی و نیاز است، گرفته شود، آنگاه خودِ تدبر حجاب نیست و می‌تواند کاری کند که آن علم هم حجاب نشود. ریشه‌اش آن دغدغه‌مندی‌ای می‌شود که طبیعتاً پشت سر خودش تقوا می‌آورد. به همین دلیل با این معنی حجاب نیست؛ اما اگر فکر کنید تدبر کار علمی است، از اول حجاب است!

در مورد نیاز گفتیم که نیاز در حالتی در شما به وجود می‌آید که یا شما نیاز دارید، می‌روید سراغ قرآن یا می‌روید سراغ قرآن که نیازهایی را که از آنها خبر ندارید، به شما بگوید؛ مثلاً فکر کنید حضرت امیرالمومنین بیایند و من احساس کنم سوالی از ایشان ندارم؛ وقتی سوالی نداری، مشخص است که بیماری! مگر می‌شود که آدم سوالی نداشته باشد! حداقلش این است که سراغ ایشان بروی و بگویی آقا ببخشید من در چنین جایی چه سوالی باید از شما بپرسم؟ نباید بگویی من سوال ندارم! وقتی سوالی نداری، مشخص می‌شود که در حجاب گیر کرده‌ای؛ مگر می‌شود انسان سوال نداشته باشد؟!

یا آدم سوال دارد سراغ قرآن می‌رود و یا نه، کار مهمتری می‌کند، به محضر قرآن می‌رود و می‌گوید من سوال‌های زندگی‌ام به هم ریخته است؛ تو به من بگو چه سوال‌هایی را باید کنار بگذارم و چه سوال‌هایی را باید ایجاد کنم. لذا به این معنا، همه باید تدبر کنند.

### شاخص درستی و صحت دریافت انسان از تدبر

فکر کنید من رفتم تدبر کردم، چه در مورد یک سوال و چه در مورد یک سوره، و برای زندگی خودم یا حتی برای جامعه چیزی فهمیدم، از کجا بفهمم که درست است؟

سوال خیلی خوبی است؛

۱- **یک شاخص برای تدبر، تفسیر است؛** هرچه تدبر انجام می‌دهید، حق ندارد از دایره تفسیر بیرون برود؛ یعنی اگر معنای این آیه یا این کلمه این است، تدبر حق ندارد از دایره معنای آیه و کلمه بیرون برود. پس اولین چیزی که تدبر را کنترل می‌کند، خود معنای متن است. خود معنای متن که مفسر می‌گوید، حد می‌زند.

۲- **شاخص دیگر، خود دستورات خداوند تبارک تعالی و احکام شارع است.** من به هر جمع‌بندی هم برسم، وقتی احکامی از شارع دارم، مثل رساله عملیه یا نظر ولی فقیه، هر عملی که مخالف احکام شرعی باشد، هیچ وقت نمی‌تواند صحیح باشد. این تنظیم‌کننده دوم تدبر است. یعنی من نمی‌توانم تدبر کنم و به این نتیجه برسم که نباید نماز بخوانم! چون حکم شارع داریم، آن تنظیم‌کننده تدبر شماس. پس نکته دوم دستورات عملی و رفتاری شارع است که از طریق مثلاً مرجع تقلید به ما می‌رسد.

توجه کنید که اگر کسی از تدبیر سوء استفاده کرد، یعنی تدبیر نکرده است! نگوید که تدبیر منفی داریم، چون فلسفه تدبیر «دغدغه شارع را داشتن» است. اگر من رفتم با قرآن کار دیگری کردم، معلوم است که تدبیر نکرده‌ام. مواظب باشید واژه را اشتباه استفاده نکنید؛ تدبیر منفی نداریم اصلاً. آن کسی که می‌رود و با قرآن کاری را که خودش می‌خواهد انجام می‌دهد، چون دغدغه خدا و کلامش را ندارد، اصلاً تدبیر نکرده است. تدبیر یعنی من دغدغه تحقق کلام شارع را دارم، پس با ظاهر کلام، تفسیر و با دستورات شارع هم چک می‌کنم.

۳- نکته سوم اینکه خود قرآن برای فهم درست خودش قاعده‌هایی را مطرح کرده است. مثلاً گفته است کلام من احکام و تفصیل دارد؛ کلام من ظاهر دارد و تفسیر؛ محکم دارد و متشابه. خود قرآن در مورد خودش چهارچوب‌هایی دارد که طبیعتاً هرچه آن چهارچوب‌ها را بشناسیم و در دل چهارچوب‌ها متن را مطالعه کنیم، نزدیک‌تر به آن برداشت می‌کنیم.

این می‌شود اصول شفاف بودن برداشت من. همه می‌توانند تدبیر کنند؛ مشروط بر آنکه بخواهند بفهمند خدا چه می‌گوید. نه اینکه بخواهند آن چیزی را که خودشان می‌خواهند را با قرآن توجیه کنند. این موضوع را هم آدم‌ها خودشان می‌فهمند و هم خدا می‌فهمد! اگر فکر می‌کنند سر هم را می‌توانیم کلاه بگذاریم، سر خدا را که نمی‌توانیم کلاه بگذاریم!

سوال: من یک تناقضی حس می‌کنم بین ظاهر تکرار اعمالی که ما انجام می‌دهیم، مثلاً خیلی جاها خیلی از اعمال تکرار شده است مثل نماز، و اینکه شما می‌گویید که متنی است که ورای متن است و بر متن ارجحیت دارد؛ یعنی در واقع آن بوده است. مثلاً متن را خوانده‌ام؛ در همین حدی که خوانده‌ام و در حد بهره خودم، یک غایتی را فهمیدم؛ وقتی فهمیده‌ام، بقیه‌اش را نخوانم دیگر! در مورد خیلی از موضوعاتی که تکرار دارد همینطور است، مثلاً اعمال مربوط به ماه رمضان که تکرار خیلی زیادی دارد و ممکن است ما تا یک جایی بخوانیم و غرض اصلی را بفهمیم و دیگر تمامش را نخوانیم. ادامه اش برای چیست؟ قرآن می‌گوید که نه! برو تا آخرش را بخوان. منظور از سوال این است که وقتی تا همان حدی که خواندم فهمیدم، ادامه‌اش برای چیست؟

جواب: باز هم سوال بسیار خوبی است. علت آن است که متکلم اعمالش انواع دارد؛ یعنی شارع که خداوند تبارک و تعالیست اعمالش انواع دارد، مثلاً حج را یک بار باید انجام بدهید و با یک بار انجام، وجوب آن ساقط می‌شود؛ تازه همان هم عندالاستطاعه وجوب پیدا می‌کند. اما نماز را باید دائم بخوانیم، همین که یک عملی یک بار است و یک عملی تکرار دارد، نشان می‌دهد که غرض اولی را با یک بار می‌شود متوجه شد و بعداً در زندگی استفاده کرد؛ اما دیگری را مادامی که تا آخر ادامه ندهی، به حاق غرض آن نمی‌رسی. یعنی الان به چیزی رسیده‌ای، اما اگر ادامه بدهی، به بیشتر و بیشتر می‌رسی. وقتی خداوند یک عملی را مداوم می‌کند، نشان می‌دهد که هر چه در آن عمل جلوتر می‌روی، عمق بیشتری از آن عمل برایت محقق می‌شود. یک غرض

اولیه محقق می‌شود؛ اما اگر خدا به عمل امتداد داده است، نشان می‌دهد در امتداد آن، سطوحی از غرض محقق می‌شود که از اولش نمی‌شده است.

خداوند صراحتاً هم این موضوع را در قرآن می‌فرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾  
الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾ سوره معارج

نماز فقط در صورت دوام آن «هلوعیت» را از تو می‌گیرد؛ اگر یک ذره بخوانی، نمی‌گیرد! حتی خود شارع توضیح داده است که دوام این موضوع، این کار را می‌کند. لذا اعمال بر اساس اینکه دوام دارند، نقطه‌ای، موقعیتی یا همیشگی هستند، سطوح مختلفی از غرض دارند. اگر خداوند یک عملی را امتداد داده است، نشان می‌دهد که در امتداد آن یک غرضی محقق می‌شود که با نصفه رفتن، آن غرض محقق نمی‌شود.

سوال: در این اعمالی که تکرار دارند، ما ۱۰ بار یا ۱۰۰ بار تکرار می‌کنیم، در بین تکرارها انگار غایت گم می‌شود!

پاسخ: در اینگونه اعمال، شما باید هر روز با دیروز متفاوت باشید! اینکه دو روز دارد شبیه هم می‌شود، اشکال دارد. اینکه نماز ظهر امروزت عین نماز ظهر دیروز است و عین فردایت خواهد بود، اشتباه است؛ چون نمی‌شود خداوند سه عمل بگذارد با یک غرض مشترک! حتماً سطوح آن متفاوت است، اما برای من و شما بالا نمی‌رود. ما دنبال غرض نیستیم که تکرار تولید شده است؛ وگرنه هیچ دو روزی و هیچ دو نمازی برای مومن نمی‌تواند شبیه هم باشد؛ یعنی اگر من دارم ۱۰ تا نماز ظهر عین هم می‌خوانم، شارع که ۱۰ تا نماز عین هم نگذاشته بوده است! هر کدام از این‌ها با دیگری متفاوت بوده است ولی من چون به سمت غرض آن نمی‌روم، برای من دارد به تکرار تبدیل می‌شود. او نمی‌خواسته است که شما ۳۰ سال نماز عین هم بخوانید! او تمام نمازهایش غرض تولید می‌کرد است؛ ولی ما انقدر از این موضوعات دوریم، کلاً یک غرض کلی برای کل زندگی در نظر می‌گیریم. توجه کنید که اینجوری نیست؛ نماز ظهر جمعه در ماه شوال در روز مثلاً پنجم ماه با نماز ظهر جمعه ذی الحجه یا با نماز ظهر دوشنبه شوال با هم فرق می‌کنند! چرا؟ به دلیل دعاهایی که در تعقیبات آمده است و بر اساس روز و هفته و ماه دعاها تغییر می‌کنند.

سوال: اینکه می‌گویید درست است، اما خیلی ایده آل است. می‌توان گفت اثر تکرار می‌تواند تثبیت باشد و حفظ شدن جایگاه امر؛ برای انسان حداقل بتواند باعث تثبیت شود؟

جواب: همانطور که قبلاً ذکر شده بود حداقل اثر آن تثبیت است و تثبیت مفید برای رفتن به مرتبه بالاتر است. ما چون تحت آموزش و تربیت سالمی نبوده‌ایم، اصلاً برایمان متفاوت بودن نماز یک روز با روز دیگر

تصوری ندارد؛ اصلاً آنقدر کشش نداریم! اما خداوند قرآن را برای سطح من و شما که نفرستاده، برای تربیت ایده آل انسان فرستاده است؛ یعنی یک روزی مردم همه‌شان، نماز به نمازشان از هم متفاوت خواهد بود. این قدر تنوع در زندگی انسان وجود دارد؛ آن به آن انسان متفاوت است! ما این گونه زندگی نکرده‌ایم و یاد نگرفته‌ایم اینگونه زندگی کنیم.

## جمع بندی

تدبیر در قرآن را جدی بگیریم. تدبیر بیشتر از آنکه علم بخواهد، دغدغه و احساس نیاز می‌خواهد؛ این را می‌خواهد که دغدغه چرایی حرف‌های خدا را داشته باشیم. اگر این موضوع در انسان شکل بگیرد، کم کم انسان را به سمت اولوالالباب شدن می‌برد و به غایت رساندن دستورات خدا و نکات خدا برای انسان مهم می‌شود؛ با این مهم شدن، ذکر تازه جایگاه خود را نشان می‌دهد و این آدم نه تنها خودش متذکر می‌شود، بلکه عامل انتقال و جریان یافتن ذکر به بقیه می‌شود. به این صورت ذکر به دیگران انتقال پیدا می‌کند و ناگهان در یک جامعه طلاق برطرف می‌شود، چون تعدادی اولوالالباب فرایندشان را طی کرده‌اند. یعنی همه جامعه به ناگهان درست نمی‌شود؛ یک عده اولوالالباب می‌شوند و امور را به غایتش می‌رسانند؛ یک ردیله‌ای روند اصلاح شدن را در یک جامعه‌ای شروع می‌کند، و این شروع می‌کند به درست کردن جامعه! ما باید از اینجا جامعه را اصلاح کنیم.

سوال: چه تعداد اولوالالباب در حال حاضر در جامعه داریم؟

جواب: من نمی‌دانم چه کسانی الان اولوالالباب هستند. من در جایگاهی نیستم که تشخیص بدهم؛ البته شاید هم ما خیلی نمی‌گردیم. شاید انسان اگر جستجو کند، پیدا کند. مثل پیدا کردن آدم‌هایی با این ویژگی که برایش مهم باشد یک امر را به آخرش برساند، مثلاً حاج قاسم؛ یعنی نمی‌خواسته آن کار را نمادین انجام دهد، می‌خواسته آن کار را آنقدر پیش ببرد که غایت آن محقق شود. اگر کسی این روحیه را البته به اضافه ویژگی‌های دیگری چون اهل حسن بودن، اهل تقوا بودن، و بقیه ویژگی‌ها داشت، اولوالالباب است.

می‌شود هم انسان فهرستی از ویژگی‌های اولوالالباب دست بگیرد، جستجو کند و ببیند چند نفر با این ویژگی‌ها می‌تواند پیدا کند. ایده فوق العاده‌ای بود! ۱۰-۱۲ نفر اولوالالباب پیدا کنیم و به آنها وصل بشویم، بگوییم: شما که داری می‌روی ما را هم با خودت ببر!

سوال: آیا ممکن است افراد یک گروه تک تکشان ویژگی‌های اولوالالباب را نداشته باشند اما خود گروه به طور کلی اولوالالباب باشد؟

جواب: خیر! اولوالالباب در هیچ جای قرآن به صورت مفرد نیامده است. اگر هیچ یک از اعضای گروه اولوالالباب نباشند، بعید است که گروه اولوالالباب بشود. نمی‌دانم که اگر در یک نفر تعیین نداشته باشد، در جمع به وجود می‌آید یا خیر؛ اصراری به آن ندارم، باید مقداری فکر کرد. بیشترِ موردهایی که داشته‌ایم، افراد این ویژگی را داشته‌اند؛ اینطور نبوده که افراد نداشته باشند، اما آنچه از قرآن به یاد دارم این است که افراد جمع واجد این صفت بوده‌اند و بنابراین جمع هم واجد این صفت شده است؛ باید مطالعه شود.

سوال: به بچه ۹ ساله هم باید بگوییم برود امر را به غایتش برساند؟

جواب: خیر! اولوالالباب از نظر سنی برای دوره پنجم رشد است، یعنی تقریباً از ۳۰ تا ۴۰ سالگی دوره اولوالالباب شدن است. برای بچه‌ها به این صورت است که از روی انگیزه، شوق، جذابیت، اینکه خدا حکیم است، اینکه خدا بزرگ است و... باید عمل را انجام بدهند و به جای اینکه عمل را به غایت بگوییم، باید تفکر را در آنها فعال کنیم. توجه شود که در دوره دوم، تفکر را در مورد احکام نباید فعال کنیم، زود است! تفکر باید جداگانه با موضوعات دیگر فعال شود؛ احکام هم از روی شوق، میل، خدا گفته است، انجام بدهد. در دوره‌های بعدی رشد این دو به هم متصل می‌شوند. اگر تفکر در دوره دوم و سوم رشد فعال نشود، عمراً در دوره پنجم اولوالالباب نمی‌شود!

خوب است آدم به این فکر کند که شاید گره‌های جامعه به دست او باز شود و کلیدش دست او باشد. خوب است آدم فکر کند که خودش نسبت به مشکلات جامعه‌اش مقصر است تا حداقل شب‌ها بنشیند و استغفار کند و در آن دنیا راحت‌تر باشد. شاید دست آدم را گرفتند.

من خودم به حلقه‌های میانی معتقدم؛ اولوالالباب کسانی هستند که کاری می‌کنند امر به غایتش برسد. اگر واقعا اولوالالباب داشته باشیم، حلقه‌های میانی خواهیم داشت که اهداف ولی را می‌توانند برسانند و در جامعه محقق کنند. همین الان در جامعه در موضوعات مختلفی، آدم‌ها می‌توانند نقش اولوالالبابی خودشان را در رساندن امر خدا محقق کنند. مثلاً ممکن است یک پزشک یا یک تعداد پرستار، امر خدا برای تولد فرزند و طیب ولادت را به غایتش برسانند و در همین موضوع اولوالالبابی آنها ظهور و بروز پیدا کند و یک تحقیقی را ایجاد کنند. هر چقدر این افراد صفات اولوالالبابی را در خودشان تقویت کنند، به شدت در چنین کارهایی موفق می‌شوند و واقعا گره‌های بزرگی را از جامعه باز می‌کنند. برای همین در قیامت مواظب باشیم ما را مواخذه نکنند که چرا گره‌ها باز نشده‌اند! برای همین من خودم هیچ وقت غر نمی‌زنم؛ چون حداقل ترسم این است که نکند در قیامت به من بگویند تو خودت باید این را درست می‌کردی! حداقل غر نمی‌زنم که آن دنیا اگر بازخواست شدم، بگویم من خودم هم این احساس اتهام را نسبت به خودم داشتم، استغفار می‌کنم و امیدوارم گره‌هایی که متوجه آنها نیستم را متوجه شوم و بروم باز کنم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم